

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداء و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

بحث در ادله ای بود که اقامه شده برای عدم وجوب اجتناب از ملاقی شبهه محصوره در صورت اولی که صورت اولی این بود که ابتداءً علم اجمالی هست به این که احد الامرین مثلاً متنجس است. بعد علم به ملاقات حاصل می شود.

س: به اولی

ج: بله آقا؟

س: ملاقات با علم اولی

ج: بله، ملاقات با علم اولی. خب دلیل اول دلیل محقق خراسانی قدس سره بود که حاصل بیان ایشان این بود که ما در اطراف علم اجمالی باید از اطرافی و از چیزهایی اجتناب بکنیم که احراز امتثال آن معلوم بالاجمال متوقف بر آن است. فقط از آن ها باید به حکم عقل احتراز کنیم، اجتناب بکنیم. ولی مازاد بر او نه، چون وقتی علم اجمالی داریم به این که یک تکلیفی در بین هست، إجتنب عن النجسی که در بین هست عقل به ما می گوید باید تو کاری بکنی و از چیزهایی اجتناب بکنی که با اجتناب از آن ها احراز می کنی این إجتنب را امتثال کردی و از آن نجس فی البین احتراز کردی، اجتناب کردی، عقل این را می گوید و مازاد بر این عقل چیزی ندارد. چیزی که ربط ندارد اجتناب از او به این؛ حکمی ندارد و در مانحن فیه خب ما علم اجمالی داریم به این که یا این کأس متنجس است یا این کأس متنجس است، یا این ثوب متنجس است یا این کأس متنجس است. برای اجتناب از این علم اجمالی که در این بین هست همین که ما از این و این اجتناب کنیم از آن إجتنبی که یا روی آن است یا روی آن است امتثال کردیم آن إجتنب را، این ملاقی با احدهما؛ این اگر واقعاً ملاقات با نجس کرده باشد نجس آخر له حکم آخر، به این علم اجمالی و امتثال این ربطی ندارد که، به این ربطی ندارد. پس بنابراین او یک احتمال نجاستی در آن هست مثل این که بدواً شما احتمال نجاست یک چیزی را بدهی؛ همان طور که آن جا برائت جاری می شود این جا هم برائت جاری می شود. پس این ملاک در این صورت وجود ندارد برای اجتناب و این جا لازم نیست ما از ملاقی اجتناب بکنیم. بله، یک مواردی هست که از ملاقا باید اجتناب

بکنیم؛ یعنی این جا از ملاقی باید اجتناب بکنیم از ملاقی لازم نیست. یک جاهایی هست که برعکس این است. از ملقی باید اجتناب کنیم از ملاقی نباید اجتناب بکنیم. براساس همین ملاک و معیاری که گفتیم. یک جاهایی هم که مثالش دیگه زده شده، یک جاهایی هم هست از هر دو باید اجتناب بکنیم هم ملاقی هم ملاقا؛ باز براساس همین معیاری که گفتیم. گفتیم یک صورت رابعه‌ای هم شیخنا الاستاد رحمه الله در دروس<sup>۱</sup> فی علم الاصول فرموده که یک جاهایی هم هست که «لا عن الملاقی و لا عن الملاقا و لا عن کلّهما بل عن طرف الملاقا» باید اجتناب بکنیم.

خب مناقشه‌ای که در کلام محقق خراسانی قدس سره هست که یک مقداری هم این جا موجب اعجاب است که این فعل بزرگ در علم اصول و این انسان بسیار متفطن چه طور این جا این مطلب را فرموده و از آن علم اجمالی ثانی غفلت شده؟ چون این ربطی ندارد. خب ما آن را امتثال می‌کنیم. خب گوینده‌ها می‌گویند بابا! ما یک علم اجمالی دیگری داریم آن‌هایی که می‌گویند باید اجتناب کرد. می‌گویند یک علم اجمالی جدیدی پیدا می‌شود. شما محاسبه این را فرمودید. کسی که نمی‌گوید که برای این که از آن دوتا اجتناب بکنی یعنی آن اجتنابی که بین آن دوتا هست باید از این هم اجتناب کنیم مگر کسی حرف ابن زهره را بزند یا آن حرف را بزند یا از آن روایت جابر بخواهد استفاده بکند. و الا آن‌ها را اگر کسی قبول نداشته باشد که ایشان هم قبول ندارند دیگه کسی نمی‌گوید که این ربطی دارد به اجتناب از آن دوتا، منتها می‌گوید خودش یک علم اجمالی این جا بین ملاقی و طرف ملاقا پیدا می‌شود. بنابراین این اشکال در کلام ایشان وارد و واضح است. منتها مطالبی که ایشان حالا در آن صور دیگر فرموده و این‌ها؛ چون محقق خوئی قدس سره بعد از بیان حالا این سه صورتی که ایشان خودشان ترسیم کردند مفصل وارد آن مطالب مرحوم آقای آخوند می‌شوند، دیگه ما برای این که اجتناب از تکرار مطالب کنیم بعداً ایشان می‌فرمایند طبق روال ایشان باشد، آن بقیه مسائل مربوط به کلام آقای آخوند را می‌گذاریم آن جایی که، بعد از دو سه صفحه دیگر که محقق خوئی مطرح می‌فرمایند.

پس این دلیل اول آقای آخوند تمام. دلیل اول که فرمایش آقای آخوند بود تمام نیست.

دلیل دومی که اقامه شده است این است که اصل آن قبلاً بیان شد، فهرست وار الان عرض می‌کنیم که ادله قول به عدم وجوب اجتناب را عرض کرده باشیم.

دلیل دوم این است که رتبه (حالا این جوری عرض کنم)، علم اجمالی علت تامّه‌ای برای تنجیز نیست؛ این مقدمه اولی؛ بلکه مقتضی است برای تنجیز، اگر اصول در اطرافش معارضه کردند و ساقط شدند تنجیز می‌آید، اگر نشدند خب تنجیزی نمی‌آید. علم خودش علت تامّه نیست فقط نقشی که دارد این است که جلوی جریان اصول در کل اطراف را می‌گیرد و الا خودش تنجیز آور نیست. تنجیز مال عدم وجود مرخص است. این نقشش این مقدار است. این یک مقدمه. مقدمه ثانیه این است که اصل در ملاقی در رتبه بعد از اصل در ملاقا است. به خاطر این که شک در طهارت و نجاست ملاقی ناشی می‌شود از شک در این که آن ملاقا متنجس است یا متنجس نیست. و هم چنین این اصل در ملاقی در رتبه بعد از اصل جاری در طرف ملاقا است. پس کلاً اصل در جاری در ملاقی از هر دو اصل جاری در ملاقا و طرفش متأخر است رتبه، وقتی متأخر شد رتبه بنابرین اصل جاری در ملاقی در طول آن دو اصل است و طرف معارضه با آن‌ها واقع نمی‌شود. در طول است. اگر آن‌ها باشند این جاری نمی‌شود، اگر آن‌ها نباشند این جاری می‌شود. و چون در طول است بنابرین آن در رتبه سابقه؛ آن دوتا اصل‌ها تعارض می‌کنند تساقط می‌کنند؛ پس بقی اصل در ملاقی بلامعارض، اصالة الطهاره یا استصحاب طهارت در این جاری می‌شود بلامعارض، این یک بیان که به رتبه نگاه می‌کند. خب جواب این هم که جواب‌های مختلف است که قبلاً هم اشاره شد. یکی این که احکام براساس رتب نیست. بله، رتبه‌ها در احکام عقلیه اثر دارد ولی در احکام شرعیه مربوط به فعلیت موضوع در خارج است و حساب رتبه این جا درست نیست.

دو؛ این که به چه دلیل شما می‌گویید اصل در جاری در ملاقی تأخر رتبی دارد از اصل جاری در طرف ملاقا؛ ملاک ندارد. تأخر و تقدم و این‌ها ملاک می‌خواهد. خب بله، حالا اصل جاری در ملاقی با اصل جاری در ملاقا شما بفرمایید در رتبه بعد است چون شک این ناشی از آن است. اما دیگه ناشی از طرف ملاقا که نیست و این قاعده که کسی بگوید که چیزی که از، شیء‌ای که از یک شیء‌ای متأخر است رتبه؛ از مساوی آن شیء هم در رتبه متأخر است. این ملاک ندارد همان طور که در محل خودش در علوم عقلی هم ثابت شده، در اصول هم گفتند این هم وجهی ندارد که، چون وجه تقدم و تأخر علیت و معلولیت است. یا در راستای علل وجودی او قرار گرفتن است حالا علت هم نباشد. پس بنابرین این هم غلط است که شما بگویید این اصل در ملاقی رتبه‌اش از اصل در طرف ملاقا متأخر است. وقتی متأخر نبود خب لقائل من يقول که این، اصل این جا با اصل در طرف ملاقا معارضه می‌کند. این هم بیان دوم.

بیان سوم که در مقام هست این است که خب در بحث ما زمان ملاقات و علم به ملاقات متأخر است. ما به رتبه کار نداریم، حرف رتبه نمی‌زنیم. در این صورت اولی می‌گوییم من قبلاً علم اجمالی داشتم که یا این الف یا باء متنجس است و آن زمان نه علم به ملاقات و ملاقات نبوده، علم ملاقات هم نبوده، در زمان بعد؛ این ملاقات حاصل شده و من علم به ملاقات هم پیدا کردم. حالا که این طور است ما چه می‌گوییم؟ ما می‌گوییم در آن زمان قبل اصل در ملاقا و طرف آن تعارض کردند و تساقط کردند. بنابراین در ناحیه ملاقی اصل بلامعارض را دارد و دیگه آن اشکال رتبه و این حرف‌ها نیست. ما از باب رتبه نگفتیم، زمان است. خب این را هم که مفصلاً بحث کردیم و آن جهت مهمی که در مقام داشتیم که گفتیم؛ بله آن‌ها تعارض کردند در زمان؟؟ و تساقطاً ولی دلیل ما که نمی‌آید یک اصالة الطهاره‌ای بگذارد لتالی، فی کل آن آن، زمانِ زمانِ اطلاق می‌گیرد. الان که شما علم پیدا کردی آن اطلاق طرف ملاقا می‌گوید این مرخص هستی الان و این غیر آن مرخصی است که در زمان قبل بود. او را به اطلاق، باز اطلاق این‌جا وجود دارد. یک دلیل هم که در ملاقی دارد این حرف را می‌زند. پس بنابراین باز این‌ها با هم تعارض می‌کنند. علاوه بر آن مطلبی که از شهید صدر هم رضوان الله علیه نقل کردیم که اصلاً این‌که شما بگویید اصل در ملاقی با اصل در ملاقا در طول عمل تا آن جاری می‌شود این جاری نمی‌شود چون آن حاکم بر این است و آن ناظر به موضوع این است، این حرف در متوافقی درست نیست به بیانی که گذشت. این هم بیان دوم..... بیان سوم بله، اول بیان آقای آخوند بود. دوم مال رتبه بود. سوم مال زمان، تأخر زمانی دارد.

چهارم؛ بیان چهارم این است که ما می‌گوییم علم اجمالی متأخر که با علم اجمالی متقدم در بعض اطراف اشتراک داشته باشند این علم اجمالی متأخر ذاتاً؛ کاری به جریان اصول نداریم، ذاتاً قابلیت تنجیز ندارد ولو شما قائل بشوید به مسلک علیّت علم اجمالی لتنجیز مثل آقای آقاضیاء، چرا؟ حالا دو بیانی مثلاً دو بیانی این‌جاها گفته شده، یک بیان این است که علم اجمالی چیزی را می‌تواند تنجیز کند که در رتبه قبل یا زمان قبل؛ این منجز نشده باشد و الا المتنجز لا یتنجز ثانیاً، و در این مواردی که داریم علم اجمالی متأخر را متقدم فرض می‌کنیم به یک طرف مشترک؛ خب آن طرف مشترک به واسطه علم اجمالی قبل تنجز پیدا کرده است. اگر تکلیف در آن طرف باشد گردنگیر شده، تنجز پیدا کرده، حالا این علم اجمالی ثانی اگر بخواهد باز تنجز آفرین باشد در صورتی که تکلیف در همان طرف مشترک باشد این معنایش این است که «ما کان متنجزاً یسیره متنجزاً ایضاً و این ممکن نیست. این هم یک بیان، یک تقریر که خب جواب

هم قبلاً گذشت که قبول است اما چیزی که هست علم اجمالی این جور نیست که بحدوثه تنجیز ایجاد کند لتالی، یک تنجیز بیاورد برای همیشه، این جور که نیست. علم اجمالی؛ این علم ببقائه فی کل آن تنجیز آور است. خب تا شما علم اجمالی ثانی برایت پیدا نشده بود آن خودش تنجیزها را می آورد. الان این آنی که علم اجمالی دوم برایش پیدا شده هم آن می خواهد تنجیز بیاورد هم این می خواهد تنجیز بیاورد. دیگه المتنجز بالسابق ما نداریم. یک موضوع است علم به آن تعلق گرفته، پس هر دو؛ این تنجیز این معلول هر دو می شود. برای این که ترجیح بلامرجح است. بخواهی بگویی آن دون این یا این دون آن، ترجیح بلامرجح است. بخواهی بگویی اصلاً این جا تنجیزی نیست، این هم که بالضروره باطل است. پس یشرکان در ایجاد یک تنجیز. این یک بیان است.

بیان دیگر که اصل آن مال محقق نائینی قدس سره هست که ایشان فرموده که.... مقدمات طویله ای است تقریباً، حالا مرحوم شهید صدر هم در بحوث، بحوث شرح عروه تلخیص کردند که شما بخواهید بیان آقای نائینی را ملخص شده و شسته رفته ببینید همان تقریر را نگاه کنید کافی است؛ بحوث شهید صدر در عروه. و آن این است لبّ آن این است که علم اجمالی وقتی می تواند تنجیز ایجاد کند که بخورد به تکلیف فعلی. علی کل حال و الا اگر نه آن این طرف باشد تکلیف فعلیت ندارد، این ور باشد تکلیف فعلیت دارد، من نمی دانم حالا این یا آن جا هست یا این جا. خب اگر این جا باشد فعلی است اگر آن جا باشد فعلی نیست، خب این علم اجمالی را تنجیز نمی آورد. برای این که اگر آن طرف باشد غیر فعلی که منجز نمی شود که. پس بنابراین نتیجه این است که تنجیز در این صورت ...

این فرمایش هم همان طور که قبلاً هم اشاره کردیم که شهید صدر هم در این بحوث دیدم که همان شبهه ای که در ذهن مان آمده بود وقتی که بحوث فی الاصول را می گفتیم دیدم همین شبهه را ایشان بیان فرموده شبهه ای اول شان است که تکلیف فرض این است که فعلی است، این که نمی تواند منجز شود چون مثلاً المتنجز... که باعث نمی شود از فعلیت بیفتد که، ما می دانیم یک اجتناب فعلی، حالا چه فعلی به معنای آقای آخوند معنا کنیم، چه فعلی مکتب آقای نائینی معنا کنیم که آقای آخوند چهار مرحله مثلاً برای حکم قائل است و مرحله ی فعلی به نظر ایشان جایی است که مولا اراده دارد، فقط یک قالب حکم نیست، یک ظاهری نیست، پشتوانه ی اراده را هم دارد. مطلب پنجم هم که تنجز است. اول مصالح و مفاسد است که کأن حکم جایی که مصلحت است در آن کامل است، مسأله ی، معنای دوم هم انشاء است ولی آن انشاء ممکن است اراده پشت آن نباشد، مثل مثالی که خود ایشان ظاهراً در فوائد زدند، مثل اجتناب از حدید که

خدای متعال این را جعل کرده، جعل فرموده، وحی هم فرموده به پیغمبر اکرم(ص)، اما الان اراده جزء آن نیست، ظهور حضرت(س) که شد آن وقت اراده هست. فلذا انشاء هست اراده نیست این فعلی نیست ولو موضوعش هم در خارج هست. فعلیت به مسلک محقق نائینی این است که این جا که حکم کرده، آن جا که انشاء تنها هست اراده نیست اصلاً حکم به آن نمی‌گوییم، فلذا این دوتا از مراحل حکم حذف می‌شوند. آن جایی که مصلحت و مفسده است کامل در آن است این‌ها؟؟؟ است، خب نیستش است یعنی صلاحیت دارد. آن جایی که انشاء بکند، قالبی باشد، اراده او هم که حکم نیست. آن جایی که حکم می‌شود اگر موضوعش هست فعلیت پیدا می‌کند، نیست بنحو قضیه‌ی تعلیقیه است. تنجز هم که اصلاً مرحله‌ی حکم نیست. فلذاست حکم طبق این یک مرحله بیشتر ندارد، که ظاهراً حق هم با این مسلک باشد.

س: امام می‌فرمود دو مرحله، آن مرحله‌ی انشاء را هم می‌فرمود.....

ج: می‌گوییم آن هم حکم واقعی نیست، اگر اراده نباشد ...

س: به هر حال آن ... یک اراده‌ی مایی هست دیگر....

ج: نه اراده‌ی جعل این است بلا اراده‌ی چی، بله چون که کاری هست خودش را اراده کرده، اما ...

س: نه اراده این است که این حکم بر این باشد ...

ج: باشد اما در آینده، این مثل واجب معلق است، الان انشاء می‌کند که بعداً اراده بکند، یعنی بعداً حکم بشود. بله چون

وحی بنا هست که قطع بشود و این‌ها ...

س: بعداً ابلاغ بشود ...

ج: نه نه، ابلاغ هم یعنی وقتی که پیغمبر اکرم(ص) می‌آید خدمت ایشان هم اراده‌ای الان نیست، فقط این قالب را مثل

این‌که ....

س: الان برای خود حضرت آن فعلیت ندارد؟

ج: نه، برای این‌که ...

س: ابلاغش به دیگران نه ...

ج: یعنی حضرت بقیه‌الله ارواحنا فداه؟

س: یا برای خود پیامبر؟

ج: نه، نه، اصلاً برای آن زمان است، اصلاً برای آن زمان است، هیچ مکلفی الان مکلف به آن نیست حتی الرسول(ص)، یعنی این جورى ...

س: پس اراده اش چى هست این جا؟

ج: مثلاً فرض کنید اگر حرف مرحوم آقای حائرى رحمه الله درست باشد که مثلاً این احکام ازلى هستند، حادث هستند اما حادث به خدمت شما عرض شود که زمانى نیست ذاتى است، خب بله بوده ولى اراده اش مال آن زمان است، اما در طول این ازمنه ی انبیاء سلف اصلاً اراده ای نسبت به این مثلاً نبوده. یا بگوئیم حالا اگر جور دیگر هم مى شود دستگیر کرد، بگوئیم همان وقت اراده برای آن موقع بوده ...

س: همان واجب معلق هم همین طورى مى شود دیگر، اراده هست دیگر ...

ج: بله ولى وقتى که اراده برای آن موقع هست قبل از آن حکم نیست ...

س: وجوب فعلی است ...

ج: الان حکمى نیست. حالا بالاخره این ها تصویراتی این هست که قابل این هست، تصور آقای آخوند قدس سره این هست که نه انشاء بحث؟؟ است اراده ای ندارد، انشاء بحث است اراده ندارد، اراده آن موقع حاصل مى شود ...

س: اراده بر ابلاغ است یا اراده بر ....

ج: نه اراده برای اصلاً انجام آن فعل از عباد، الان اراده ی انجام نداریم، فقط یک صلّای است که گفته شده که آن جبرائیل بیارد فعلاً، این صلّ بیاورد توى کتاب قانون نوشته بشود این صلّ، اما هیچ اراده ای جزء آن نیست، انشاء فقط مى شود، اراده آن موقع مى آید.

حالا بالاخره این جا حالا تصویراتی که فرمودند و وجود دارد. حالا این جا مى خواهیم بگوئیم وقتى که علم پیدا کرده به این که یک اجتنبى فرض این است، یعنی یک اجتنبى که اگر پرده برود کنار تفصیلی است، یعنی هیچ مشکلى ندارد. بنابراین این که بفرمایید در این موارد علم اجمالى ثانى به یک تکلیف فعلی نمى خورد این قابل تصدیق نیست، نه یک تکلیف فعلی است برای این که مى داند یا اجتنب یا روى این است یا روى آن است یا اجتنب روى این ملاقا، طرف ملاقا یا این ملاقی است، این را علم دارم، بنابراین ...

این چهار دلیلی که برای عدم وجوب اجتناب گفته شده و خب همه‌ی این‌ها مناقشه شد، بنابراین آن دلیل، آن دلیل اول که برای وجوب اجتناب گفته شد، آن دلیل اول که همین وجود این علم اجمالی باشد و آن جهاتی که می‌خواستند که این علم اجمالی را حالا یا به اصل مرخص یا به این حرف اخیر از کار بیندازند همه‌ی این‌ها تضعیف شد، بنابراین آن دلیل دلیل قوی‌ای است که ما بگوییم که اجتناب از ملاقی شبهه‌ی محصوره لازم است که حالا اصلش حالا یک خصوصیتی دارد که بعدها باید ذکر بکنیم. اصل این که ما باید بگوییم لازم است، حالا همه‌ی احکامش بار می‌شود، نمی‌شود، حالا آن‌ها حرف‌های دیگری است. اما این که فی‌الجمله باید گفت که از ملاقی شبهه‌ی محصوره، در صورت اولی حالا داریم بحث می‌کنیم، این لازم است؟ این لا اشکال ....

س: آن ادله‌ی خاصه را ما بحث نمی‌کنیم؟

ج: بله آقا؟

س: ادله‌ی خاصه را ...

ج: یعنی آن ...

س: یعنی روایاتی که به ادله تمسک کردند ..

ج: خب آن عرض کردم آن دفعه، آن روایات هم ...

س: ... به هر حال آن باید بحث بشود دیگر ...

ج: حالا اگر می‌خواهید بحث می‌کنیم حالا بعداً ولی آن‌ها را چون دلیل علم اجمالی ما آن‌ها نیست ...

س: نه دلیل علم اجمالی آن‌ها می‌تواند نباشد ولی دلیل این که کاشف باشد از این که به هر وجهی اجتناب لازم نیست می‌تواند باشد ...

ج: از ملاقی؟

س: بله

ج: حالا من الان استحضار ندارم نسبت به ادله‌ای که اقامه شده باشد و وجود داشته باشد بر این که از ملاقی .... یک روزی یک چیزی شما آن روز فرمودید، ملاقی ...

س: بله می‌خواستم بگویم ....



ج: بله از ملاقی شبهه‌ی محصوره دلیل خاص داشته باشیم که لازم نیست من الان استحضار ندارم چنین دلیلی را. حالا یک فحصى می‌کنیم که اگر دلیل خاصی داشته باشد که می‌شود دلیل پنجم بر عدم وجوب.

خب این اصل مطلب نسبت به اولی، منتها اگر شما بتوانید یک جایی یک صورتی فرض کنید که ملاقی دارای اصلی بشود که معارض ندارد، خب در این صورت می‌توانیم بگوییم لازم نیست از ملاقی اجتناب بکنیم. مثلاً که قبلاً هم باز مثالش زده شد، مثلاً فرض کنید که خب علم داشته که یا ملاقا نجس است یا طرف ملاقا متنجس است، این علم اجمالی را در زمان قبل داشته. بعد علم به ملاقات بعد ملاقات و علم به ملاقات برایش حاصل شد اما این در زمانی بود که طرف الملاقا یا از محل ابتلاء خارج شده بنابر مسلک کسانی که می‌گویند خروج از محل ابتلاء باعث می‌شود که تکلیف فعلی نباشد یا نباشد اصلاً، یا آن زمانی که علم به ملاقات و.... ملاقات حاصل می‌شود و علم به ملاقات حاصل می‌شود اصلاً طرف ملاقا تلف شده نابود شده، دیگر وجود ندارد؛ خب در این جا بنابر قول کسانی که علم اجمالی را منجز... خودش را علت تامه نمی‌دانند و اگر اصل جاری بشود در بعض اطراف می‌گویند مؤمن است خب در این جا ممکن است همین حرف زده بشود که اصل در به خدمت شما عرض شود که ملاقی با چی می‌خواهد معارضه کند؟ با اصل جاری در طرف ملاقا، طرف ملاقا که؟؟؟ معنا ندارد که شارع نسبت به آن مرخص بخواهد اطلاقات او را بگیرد که بخواهد با این معارضه بکند. پس اطلاقات او را نمی‌گیرد و فرض هم این است که اصل در طرف ملاقا هم که ساقط شده، چون در زمان متقدم بوده. پس بنابراین جای این دارد که کسی که به علم اجمالی می‌گوید این صورت را استثناء کند، پس صورت اولی علی هذا الالاساس باید تفصیل بر آن قائل شد به این که بله مقتضای علم اجمالی این است که ما از ملاقی شبهه‌ی محصوره بحسب آن علم اجمالی ثانی باید اجتناب بکنیم الا صوری که ممکن است پیدا بشود که اصل جاری در ملاقی معارض نداشته باشد به این صورتی که بیان شد.

منتها این جا هم خودش یک دقتی باید روی مبانی انجام بشود و آن این است که خب طرف ملاقا آن به خاطر این که دیگر اصل ندارد چون آن نابود شده و از بین رفته یا از محل ابتلاء خارج شده نسبت به آن اصل می‌گوییم جاری نمی‌شود؛ اما در خود ملاقا چی؟ ملاقا هم در این جا به خدمت شما عرض شود که جاری نمی‌شود بگوییم تعارض کرده تساقط کرده؟ نه این را نمی‌توانیم بگوییم روی آن مبنای حق، چون کل آن کل آن هست، کل زمان کل زمان هست. پس در ملاقا هم اصل دارد جاری می‌شود منتها این اصلی که در ملاقا دارد جاری می‌شود خودش یا باید بگوییم کفایت

می‌کند از جریان اصل در ملاقی، چرا؟ برای این‌که وقتی اصاله الطهاره در آن جاری شد یا استصحاب طهارت در آن جاری شد آن اصل سببی است، پس نتیجه‌اش این می‌شود که ملاقا، ملاقی‌اش هم پاک است. یا اگر مسلک محقق شهید صدر را قائل شدیم هم در آن جاری می‌شود هم در این جاری می‌شود چون متوافقیین هستند هر دو جاری است. پس بنابراین در این صورت ما باید بگوییم ملاقی پاک است منتها دلیل مان کدام است همان اصل در ملاقا هست علی مسلک شهید صدر یا نه اصل آخر در این اما برای خاطر این‌که ولو سببی مسببی هستند چون متوافقیین هستند در هر دو جاری می‌شود. علی‌ای حال می‌گوییم اصل در ملاقی در این صورت بله جاری می‌شود و اشکال ندارد.

س: .... به کلیت مطلب حاج آقا دلیل پنجم را هم اضافه فرمودید؟

ج: بله؟

س: آن‌که آن‌جا فرمودید را این‌جا اضافه نکردید ..

ج: چی بود؟

س: سیره‌ی متشرعه ...

ج: بله ... آن‌که سیره‌ی متشرعه گفتیم عدم اجتناب است دیگر از ملاقی بله دیگر حالا یادم رفته بود، سیره‌ی متشرعه هم ..

س: بعد حاج آقا ردش هم ...

ج: سندش که آن‌جا رد کردیم ....

س: بله می‌گویم رد کردیم، حالا اگر بخواهیم یک چیزی اضافه بکنیم بگوییم سیره‌ی متشرعه با توجه به، واقعاً؟؟؟ می‌بیند که این مسأله اگر بخواهد قائل باشد با توجه به این‌که؟؟؟ مثلاً، آن موقع خیلی بوده و این‌ها رفت و آمد می‌کردند دیگر همه پس باید اجتناب می‌کردند. یعنی درواقع نمی‌شود هم بگوییم که غیر محصوره است. چون سگ‌ها بارانی می‌آمده حرکت می‌کردند، واقعاً نسبتش هم نسبت غیر محصوره نیست، می‌گوید همه باید اجتناب می‌کردند ...

ج: کی می‌گوید که اجتناب نمی‌کردند؟ متشرعه‌ی ....

س: واضح بوده حاج آقا اجتناب نمی‌کردند ....

ج: کجا واضح بوده؟

س: یعنی هرکه می‌رفته توی کوچه خیابان مواظب بوده که آب به او نپاشد؟

ج: نه او باید اولاً علم پیدا نمی‌کنند برای این که حالا ...

س: علم به چی پیدا نمی‌کنند؟

ج: علم به این که حالا با همان جا ملاقات کرده، بعد هم زمین ...

س: خب فرض این است که ...

ج: بعد هم نه ببینید اولاً آن جاها که برف و این ها نمی‌آمده عربستان و این ها، بعداً خاک است ...

س: نه خاکی که سگ راه می‌رفته آب می‌پاشیده روی آن نجس می‌شده ...

ج: نه کجا آب می‌پاشیده این جا؟ یک بار باران می‌آید پاک می‌شود. بعدش هم ...

س: .....

ج: بعدش هم می‌دانند، بعدش هم پاهایش جاهایش معلوم است. این که ما بگوییم حتماً می‌دانستند، گفتیم از آن طرف هم ما قرینه داریم، دلیل هم از آن طرف هم داریم که بعضی از اتقیاء زمان امام باقر(س) بحسب نقلی که، روایتش هم در وسائل است که عمانی این روایت را نقل کرد در مجامع حدیثی مان نیست ظاهراً در این ها ولی ایشان نقل فرموده چون از اسماء قدامی ما هست از قبل از صدوق است مثل این که دیگر ایشان. که ایشان همان که به نوکرش می‌گفت همراهش همیشه یک کوزه‌ای همراهش بود که از توی راه‌ها که رد می‌شود و این ها بعد می‌خواهد برود مسجد پایش را آب می‌کشید ...

س: باشد قاطبه‌ی متشرعه الان حاج آقا این که بخواهیم انکار نکنیم که نجس نمی‌شود بنحو شبهه‌ی محصوره که این واقعاً خلاف وجدان است، چون باران که می‌آمده سگ‌ها که ایست نمی‌دادند به همدیگر، همه راه می‌رفتند توی همین باران ...

ج: نه ... شما خیال می‌کنی راه می‌روند گله‌های سگ توی مدینه بوده مثلاً همه‌جا، نه می‌دانسته ...

س: نه همین که راه می‌روند همین مواظب بودند پای‌شان را نگذارند آن جایی که ...

ج: نه معلوم است ...

س: واقعاً آن ها اجتناب نمی‌کردند ....

ج: نه این جورى نیست. الان شما نمى دانم آدم مى فهمد که این جاها سگ هست سگ نیست چه جورى است ...

س: رد پای سگ با رد پای انسان که فرق مى کند ...

ج: ما خیلی تبلیغ نرفتیم ولی ایامى که تبلیغ رفتیم یک موقع توى روستاها و این ها، نه ...

س: اتفاقاً حاج آقا ما توى روستاها که گاهى اوقات مى رویم واضح است، اصلاً یعنی اصلاً انکار علم اجمالى به این که

سگ این جاها راه رفته و نجس کرده، چون باران ...

ج: نه نه ولی مسیر را علم ندارد، طرف علم اجمالى هم نیست مسیرش، مى دانند این جا چیزى نبوده ...

س: اتفاقاً وقتی گل است که دیگر پاک نمى شود که دیگر ...

ج: خب حالا، بله؟

س: وقتی باران آمده و آن ها راه رفتند ردّ پای شان هم وقتی پنهان مى شود چندبار روى آن پا مى گذارند ...

ج: نه آن موقع، همون موقع، بعد کف آن کفش را هم مى رفته توى مسجد؟ بعد مى رود توى مسجد، بعد هم فردایش که

آفتاب مى زند آفتاب همه جا را پاک مى کند ...

س: نه آن وقت هم باران مى آید باران دارد مى آید دیگر جایش را پاک کرده رفته ...

ج: باران هم که بیاید ...

س: نه وقتی قطع شد باران خیس است چى راه مى رود، کفش چرمى که نپوشیده، پای سگ است دیگر نجس است ....

س: وقتی راه را دارد مى رود ...

ج: على ای حال نمى شود گفت که ....

خب این بحث حالا غیر از همان دینی که گردن مان هست و ببینیم روایاتی در خصوص مقام داریم یا نداریم که آن را

یک تفحصی بکنیم مسأله ی اولی تمام شد که محقق، یعنی صورت اولی بحثش تمام شد، بحث مى آید به صورت ثانیه که

انشاء الله برای جلسه ی بعد.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.

پایان

درس خارج اصول حضرت استاد شب زنده دار دام ظلّه

تاریخ 1399/12/16

موضوع: احتیاط